



گزارش بررسی کتابی از ویلیام چیتیک

اشاره

طی چند روزی که ویلیام چیتیک در ایران بود، چند نشست درباره‌ی وی برگزار شد. یکی از آن‌ها نشستی بود با نام جهان‌شناسی، جان‌شناسی که شهر کتاب میزبان آن بود. آنچه در زیر می‌آید صورت مکتوب آن نشست است.



وجه پنج گانه شخصیت چیتیک

بنابر آنچه از استاد چیتیک خوانده و ترجمه کرده‌ام، نخستین و شاید شاخص‌ترین وجه او را در جهانی اندیشیدن و دیدگاه گسترده علمی او می‌دانم. او به یک خط و مسلک فکری، دین و مذهب واحدی در تحقیقات خود، بسنده نکرده است. استاد چیتیک به مسیحیت در غرب، تائویزم در چین و همچنین در اسلام و یهودیت به پژوهش می‌پردازد. در محدوده آیین اسلام، نه تنها به ابن عربی و صدرالدین قونوی پرداخته بلکه به مولانا، سعیدالدین فرغانی، احمد سمعانی و جامی نیز بی‌توجه نبوده است. همچنین در حوزه شیعه‌شناسی به دعاهای حضرت علی (ع) و صحیفه سجادیه علی بن حسین (ع) توجه می‌کند. بدیهی است که این گستردگی حوزه پژوهش به جامعیت علمی و جهان‌شمولی استاد چیتیک کمک کرده است. حیطة وسیع تحقیقات او حکایت از وسعت مشرب، سعه صدر و آزاد اندیشی او دارد. وی در این سیر معنوی در جستجوی مشترکات است، نه اختلافات. در مقایسه مکتب‌های فلسفی، می‌توان آن را در فضای هر یک از نحله‌های فکری یافت.

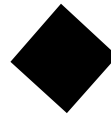
وجه دوم که عمدتاً از وجه اول ناشی می‌شود، تسامح نسبت به آراء و عقاید و بی‌غرض بودن ایشان در دانش پژوهی است. به‌رغم این که وی سال‌های سال با سرگذشت اعتقادات فلسفی و دینی و عرفانی سر و کار داشته و از آنجا که کار در حوزه اعتقادات که این خطر احتمالی را به‌دنبال دارد که فرد به یک‌سویی و تعصب‌ها و داوری‌های یک طرفه کشیده شود، ایشان از این آفت در امان مانده و همواره موضع صرف علمی و رویکرد بی‌طرفانه خود را حفظ کرده است. نگاه به کارنامه فعالیت‌های علمی ایشان نشان می‌دهد که در شمار قابل ملاحظه‌ای از نشست‌های بحث و بررسی بین‌المذاهب و همایش‌های مسلک‌های فکری مختلف و گاه متضاد شرکت کرده و در هیچ‌یک موضع‌گیری‌های غیر علمی نداشته است. او فریفته نام‌ها و عناوین نشده و همواره سعی کرده در ورای عناوین و ظواهر به حقیقت برسد.

عنوان نشست امروز ما «جهان‌شناسی، جان‌شناسی» است. این عنوان برگرفته از یکی از کتاب‌های ویلیام چیتیک - عرفان‌شناس و عرفان‌پژوه امریکایی - است. گفتنی است که این کتاب هنوز به فارسی ترجمه نشده است. بنابراین، ما امروز از ایشان دعوت کردیم تا با ایشان درباره کتابشان بحث و گفت‌وگو بپردازیم.

ابتدا دکتر کیوانی درباره آثار ویلیام چیتیک و جایگاه آن‌ها در حوزه پژوهش‌های ادبیات عرفانی در خارج از کشور خصوصاً کتاب جهان‌شناسی، جان‌شناسی بحث خواهند کرد و سپس دکتر محبتی درباره تحقیقات چیتیک در حوزه مولانا و ابن عربی بحث را ادامه خواهند داد.

کیوانی: چیتیک می‌کوشد بینش بزرگان ما را در شرایط امروز به کار بندد

من به عنوان یک مترجم درباره این شخصیت علمی و اسلام‌شناس بزرگ مباحثی را عرض خواهیم کرد. طی ده، دوازده سال اخیر کتاب‌ها و مقالاتی را از اسلام‌شناسان خارجی یا ایرانیان مهاجر، انجام داده‌ام و از این راه به پاره‌ای نظرات رسیده‌ام و کمی به ویژگی‌های روحی آنها، درجه دانش و عمق فکری آنها، نحوه نگارششان دست یافته‌ام و بر اساس مطالعات و نوشته‌هایم، این افراد را درجه‌بندی کرده‌ام و کما بیش به طور نسبی هر یک را در جایگاهی قرار داده‌ام که در این جلسه بر اساس برداشت خود، از مجموع تجربیتم از جمله تجربه‌ای که درباره آقای چیتیک دارم، نظر خود را ارائه می‌دهم.



نویسنده را در ترازوی قیاس با دیگران قرار دهد و تفاوت‌هایشان را بازشناسد و به دیگران نشان دهد. نویسنده باید سال‌ها مرارت بکشد، دانسته‌های خود را غربال کند و به انواع حجت‌ها و براهین مستند سازد تا نوشته‌هایش به حق مستند دیگران قرار گیرد. نوشته‌های آقای چیتیک به این حد از کمال رسیده که پژوهشگران دیگر بدان استناد می‌ورزند. او سال‌هاست که از مرحله تقلید گذشته و به مرحله اجتهاد علمی رسیده است. هرگاه نوشته‌های او را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، پژوهشگر راستین و بسیار معتبر نسل پیش از او مارشال هاتسون به ذهنمان خطور می‌کند. البته کانون‌های علاقه آنها ممکن است متفاوت باشد، ولی از لحاظ سندیت علمی و حجیت نوشته‌هایش شاید بتوان چیتیک را هم‌تراز هاتسون قرار داد.

وجه چهارم که متأثر از وجه سوم است، شیوه نگارش پاکیزه و پیراسته از پیچیدگی و خالی از تکلف و هنرمندی‌های بی‌مورد و ملال‌آور است و این بخشی است که خواه و ناخواه در کار مترجم آثار او مؤثر خواهد بود. یکی از مسائل رنج‌آور مترجم برگرداندن آثاری است که نویسنده در آن بیش از حد لزوم و زائد بر مقتضی مطلب مقاله یا کتاب، کلام را پیچیده باشد. گاه کاملاً نمایان است که مؤلف می‌خواهد از ناچیزی، چیزی بسازد یا می‌خواهد خواننده را زیاد از حد تحت تأثیر قرار دهد و در هر دو صورت خود را پشت نقاب پیچیده‌نویسی پنهان می‌کند. غافل از این که معمولاً نه تنها خوانندگان را شیفته نمی‌کند بلکه باعث می‌شود خواننده نتواند مطلب را به خوبی درک کند.

نثر استاد چیتیک نثری است پخته و منسجم، متعادل و حتی المقدور روان. بنای او بر ساده‌نویسی و احتراز از درازگویی و لاف‌نویسی است. اگر هم جایی از نوشته‌هایش به اغلاق می‌گراید، اقتضای مضامین و مفاهیم ناآشنا و کمتر آشنا است که وی مطرح می‌کند.

آخرین وجه شخصیت استاد که از لحاظ حوزه پژوهش‌های ایشان در معارف ایرانی و اسلامی بسیار اهمیت دارد، آشنایی نزدیک و صمیمانه‌ای است که ایشان با تاریخ و معارف ایرانی-اسلامی و خود فارسی‌زبانان دارند. آغاز انس و الفت ایشان با فارسی و فارسی‌زبانان ایرانی به حدود چهار دهه قبل برمی‌گردد. وی برای فراگیری زبان و فرهنگ ایرانی به کشور ما آمدند و با دانشگاه‌ها و مؤسسات فلسفی و علمی، شخصیت‌های فاضل آن زمان ارتباط پیدا کردند و در انجمن حکمت و فلسفه، درس خواندند و به تحقیق پرداختند. ایشان در دانشگاه صنعتی شریف به عنوان استادیار و مربی تدریس کرده و پژوهش‌های تحقیقاتی انجام داد؛ از دانشگاه تهران درجه دکتری در ادبیات فارسی اخذ کرد و پایان‌نامه دکتری خود را به عنوان ویرایش **نقدالنصوص** عبدالرحمن جامی در شرح **نقدالنصوص** توسط فرهنگستان فلسفه در آن زمان منتشر شد و در سال



چیتیک چهره‌ای پرجاذبه با حضوری دلنشین به وجود آورده است که با ذوق‌ها و سلیقه‌های گوناگون و با افراد و گروه‌ها و گرایش‌های مختلف کنار آمده و از میان هر قوم و قبیله‌ای برای خود یاران و دوستانی پیدا کرده است. گفتنی است که تأثیر چنین روحیه‌ای چقدر می‌تواند به باور علمی و تجربه شخص کمک کند. او همچون جستجوگری راستین از خاور دور تا خاورمیانه، از خاور نزدیک تا فراسوی قاره اروپا و آفریقا، یاران و آشنایانی دارد که منابع اطلاعاتی بالقوه‌ای برای او هستند. او پیرو فلسفه آفاقی و انفسی است و لذا اوقات خود را به پژوهش‌های کتابخانه‌ای و در چهارچوب کتبی خاص منحصر نکرده است.

وجه سوم شخصیت او، نشانگر مبانی استوار علمی و وسعت و عمق دانش اوست که در اسلام‌پژوهی و عرفان‌شناسی، جایگاه خاصی به وی داده است. انبوه مقالات، کتاب‌ها و ترجمه‌های وی گواه صادقی بر این مدعاست. در طبقه‌بندی که از کارشناسان فلسفه و عرفان اسلامی کرده‌ام، برخی را سالک مبتدی و بعضی را در نیمه‌راه کمال و معدودی را سالکان واصل تصور کرده‌ام و استاد بی‌گمان در زمره واصلان و پختگان حوزه عرفان و فلسفه اسلامی محسوب می‌شود.

مترجمی که تا حدودی به حوزه نشر وارد باشد، می‌تواند اثر



مستند پژوهشگرهای دیگر قرار می‌گیرد.

کتاب جدید استاد می‌تواند یکی از این نوشتارها باشد. جهان‌شناسی، جان‌شناسی در یک مقدمه و هفت فصل نگاشته شده است و دارای نثری استوار و خالی از تکلف است. البته به اقتضای درجه پیچیدگی مفاهیم و آراء، نثر کتاب نیز پیچیده‌تر می‌شود که این کاملاً طبیعی و پذیرفتنی است. هر مطلبی را نمی‌توان به نثری ساده نوشت. البته نباید از یاد برد که درجه آشنایی خوانندگان با محتویات یک نوشته، آن پیچیدگی را نسبی می‌کند. هدف استاد در این اثر نسبتاً کم‌حجم ولی پر مغز، یافتن نظرات متفکران مسلمان و پیشین با دنیای امروز است. به بیانی دیگر، ایشان در پی اثبات این مهم است که اندیشه‌ورزان پیشین دنیای اسلامی، می‌توانند راه‌هایی برای حل معضلات و بلا تکلیفی‌های جوامع تجدیدزده ملل اسلامی امروزی پیشنهاد کنند و این مشابه دیدگاهی دیگر است که همکار استاد، آقای جیمز موریس در اثر سال‌های اخیر خود با عنوان **جهت‌ها و حرکت‌ها** مطرح کرده است.

استاد چیتیک در مقدمه خود تصریح می‌کند که سال‌های سال از محضر ابن سینا، ابن عربی، مولانا، صدرالدین قونوی بهره برده است و در سال‌های اخیر به این فکر افتاده تا بینش‌هایی را که از راه مطالعه آثار این بزرگان حاصل کرده در شرایط امروزی جهان به کار بندد. رشته پیونددهنده مقالات کتاب او نیز همین هدف است. در حقیقت علت عمده آفت فکری و تبعات آن در جوامع اسلامی، بریدن آنها از سنت فکری اندیشمندان گذشته آنها است.

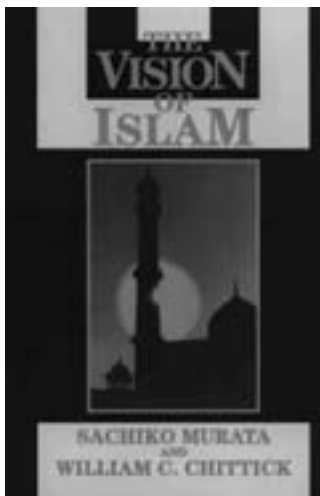
کتاب **جهان‌شناسی، جان‌شناسی** در بافت فکری کاملاً توحیدی نوشته شده و اظهارات شکوه‌گویه نویسنده در فصل اول کتاب از این بابت است که مسلمان‌ها سنت فکری خود را که سمت‌وسوی توحیدی داشت به جز معدودی کنار نهاده و به شیوه‌های تفکر علمی و عقلانیت ابزاری عصر تجدیدگرایی روی آورده‌اند. استاد، یکی از معدود افرادی را که مدافع سنت فکری - عقلانی است، سید حسین نصر دانسته است. در واقع پنجمین فصل کتاب آقای چیتیک زیر عنوان «رجال الغیب» تحلیل و بررسی آراء سنت‌گرایانه استاد نصر در تأیید شیوه‌های توحیدگرایانه در دنیای اسلام است. آن سنت فکری گذشته که توحیدمحور بود، خدا، عالم و روح را از هم جدانشدنی می‌دانست. خداوند را دارای دو تجلی فرض می‌کرد: تجلی بیرونی، یعنی کیهان یا طبیعت و تجلی دورنی، یعنی روح. سنت فکری عقلانی ما خدا را محور و جلوه‌گر در همه چیز می‌دانست.

طبق آن سنت فکری تلاش انسان برای دستیابی به علم نمی‌تواند و نباید از مسیر الهی به دور افتد و گرنه همه چیز به ضلالت،

۱۳۷۱ هم به چاپ مجدد رسید. او با بسیاری از اساتید بزرگ ایرانی از جمله سیدحسین نصر، سیدجلال‌الدین آشتیانی، علامه محمدحسین طباطبایی حشر و نشر داشت و از محضر استادان دانشگاه تهران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ بهره‌ها گرفت. تحقیق در زبان فارسی و فرهنگ ایرانی و مطالعه در معارف اسلامی به زبان‌های عربی و فارسی آن هم در فضای معنوی ایرانی با تحقیقی به زبان‌های دیگر و از طریق منابع دست دوم به‌ویژه به دور از فضای اندیشه و حس ایرانی صورت می‌گیرد، بسیار متفاوت است. وی هنگام تحقیق در معارف عرفانی، فلسفی و اسلامی توانسته عینک غربی را از چشم خود بردارد و از متن و بطن این فرهنگ به آن بنگرد. ترازوی قضاوتش فقط معیارهای غربی نبوده است، او سعی کرده واقعیات را ملاک داوری خود قرار دهد. او به‌حق شرایط صاحب‌نظری را احراز کرد و در عرصه پژوهش‌های اسلامی، عرفانی و ایرانی بسیار معتتم است.

در باره جهان‌شناسی، جان‌شناسی

با این مقدمه، به بیان کلیاتی درباره ساختار، اهداف و رگه‌های فکری کتاب **جهان‌شناسی، جان‌شناسی** می‌پردازیم. این کتاب ترکیب و تلفیقی از چند مقاله است که آقای چیتیک پیش‌تر نوشته، به اضافه فصل پنجم که جدید است. مؤلف در آن مقالات پیشین تجدیدنظرها کرده و تغییرات کلی داده است که نتیجه آن چیزی غیر از جمع تک‌تک آن مقالات اولیه شده است. به عبارت دیگر، اگر چه ظاهراً هر یک از آن مقالات فصلی از کتاب را تشکیل می‌دهند، پیوندی موضوعی لازم در میان آنها به‌خوبی ملحوظ شده است. تفاوت بارزی میان مجموعه مقالات وجود دارد؛ دو نوع مجموعه مقالات داریم: نوع اول شامل انبوهی نوشتار پراکنده از لحاظ موضوع یا به گونه‌ای مرتبط به هم که مؤلف طی چندین سال آنها را نوشته و اینک توسط خود او یا به اهتمام دیگری عین آن نوشته‌ها، به صورت مجموعه‌ای تجدید چاپ می‌شود. نوع دوم، مجموعه مقالاتی است که نویسنده هیچ‌گاه آنها را تمام کرده، تلقی ننموده و پیوسته دغدغه آن را داشته تا نظریه و اندیشه اصلی در آنها را حتی المقدور اصلاح کرده تر و پرورده‌تر، باز عرضه کند. این موضوع نشان می‌دهد که نویسنده از آغاز با اندیشه‌ای بنیادی و اصیل در کشمکش ذهنی بوده که تکمیل نهایی آن به زمانی طولانی نیاز داشته است و یکی از مقوله فکری‌های سطحی و زودگذر نبوده که ناگهان به ذهن خطور می‌کند و شتابزده مقاله‌ای درباره آن نوشته می‌شود و بعد از مدتی تاریخ مصرفش از بین می‌رود. کتاب‌ها و مقالاتی ارزش پایدار می‌یابند که نویسندگان مدت‌ها پیگیر درجات آن باشند و در رفع کاستی‌های آن بکوشند؛ مخصوصاً کتاب‌هایی که با دنیای نظر و تفکرات فلسفی سر و کار دارد. این قبیل نوشته‌هاست که مرجع و



کهن چینی می‌داند که می‌گوید انسان و عالم یک ارگانیزم واحدند. می‌توان روح و کیهان را وجودی زنده یا ارگانیزی با دو چهره خواند. شناخت این دو نیز موقوف به یکدیگرند، شناخت یکی بی‌شناخت دیگری نه میسر است و نه کامل. روح و کیهان به عنوان عالم صغیر و عالم کبیر تعبیر می‌شوند، وجود یکی بدون دیگری ممکن نیست. از نظر سنت فکری اسلامی مراد از تحقیق در عالم اکبر این است که قدرت‌ها و قابلیت‌های عالم اصغر که انسان است، بازشناخته شود.

استاد چیتیک از اصطلاح Subject برای انسان و از اصطلاح Abject برای کیهان استفاده می‌کند. البته Abject به معنای معمول آن، یعنی شیء و به معنای فلسفی آن، یعنی آنچه مورد عمل خاصی قرار می‌گیرد. با شناختن مورد شناسایی در عین حال، استعدادها و قابلیت‌های عامل شناسایی نیز شناخته می‌شود. ما نمی‌توانیم عالم طبیعت را بدون شناخت خودمان بشناسیم و برعکس، نمی‌توانیم بدون پی بردن به حکمتی که در ذات عالم طبیعی است، درباره خودمان شناخت پیدا کنیم. حضور خداوند در عالم کائنات کم از حضور او در انسان نیست و جهان به اندازه انسان یگانگی خالق را فریاد می‌کند. اشارت شاعران و گویندگان ما به این معنا کم نیست.

تسیح گوی او نه بنی آدم‌اند و بس

هر بلیلی که زمزمه بر شاخسار کرد

تحقیق و مطالعه در عالم و آدم به شناخت خداوند منتهی می‌شود، زیرا هر سه تشکیل‌دهنده یک کل واحدند. در این سنت فکری همه چیز در محضر خداوند و در حیطه یک منبع کل قابل تصور است. این دیدگاه، مقابل دیدگاه عصر تجدد قرار دارد که کیهان و نظام طبیعت را از هر گونه روحانیت و معنویت عاری می‌داند. این دیدگاه

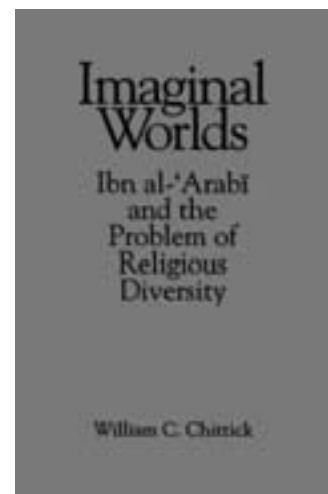
سردرگمی و هرج و مرج می‌کشد. یکی از واژگان کلیدی چیتیک «تحقیق» است که آن را در مقابل «تقلید» قرار می‌دهد، برخلاف سنت که معمولاً تقلید را در برابر اجتهاد قرار می‌دهد. در تقلید گفته می‌شود که حق چیست، ولی در تحقیق فرد خود به حق می‌رسد. ما کمتر به معنای لغوی این کلمه عنایت داریم و به هر جست‌وجویی نام تحقیق می‌گذاریم در صورتی که تحقیق اصلاً یعنی رسیدن به حق. یعنی نهایی‌ترین نقطه دانش که می‌توان به آن رسید. از طرفی می‌دانیم که حق یکی از اسامی پروردگار نیز هست. با در نظر گرفتن این دو کاربرد اصلی اصطلاح تحقیق، دیدگاه توحید محور سنتی بهتر درک می‌شود. به علاوه تنها حق، مطلق خداوند است. پس تحقیق واقعی به یک نقطه که نامش حق یا حقیقت است منتهی می‌شود.

حافظ ار خصم خطا گفت نگیریم بر او

وربه حق گفت جدل با سخن حق نکنیم

در آن سنت فکری پیشین تنها خدای یگانه عالم مطلق مفروض بوده است و لاغیر. اما تجدد و مدرنیته سده‌های اخیر برای جوامع، خدایان متعددی به ارمغان آورده که هر از گاهی جای خود را به خدایان جدیدتری می‌دهند. خدایانی که زیر نقاب نام‌های فریبنده و بی‌محتوا و کلمات پلاستیکی بر مردم تحمیل می‌شود. کلماتی چون آزادی، برابری، تکامل، ترقی، علم، طب، ملی‌گرایی، سوسیالیسم، دموکراسی، مارکسیسم و خطرناک‌تر از این‌ها واژه‌های ذهن پُرکن‌تری مانند توسعه، تعلیم و تربیت، اطلاعات، مدیریت، خدمت و ... این خدایان متکثر را به جای خدای واحد و تنها خدا گذارده تا به جای خدای واحد که زمام امور هر کس و هر چیز در ید قدرت اوست بر انسان‌های مدرن حکومت کنند و آنها را به سویی هدایت کنند که واضع آن کلمات پلاستیکی هستند. شوربختی انسان امروزی دور شدن روح از مسیر الهی و جدا کردن حساب خود با عالم و خدای عالم است. منظور از جدا کردن حساب خود از عالم بدین معنا نیست که انسان اصلاً با طبیعت کاری ندارد، بلکه غرض این است که بشر علم‌مدار امروزی با عالم فقط به صورت یک شیء عمل می‌کند و خود را کاملاً جدا از آن تصور می‌کند؛ در صورتی که سنت فکری در فرهنگ اسلامی، عالم و آدم را دو مظهر آیات الهی می‌دانست. آیات متعدد قرآنی حاکی از این معناست. پس کیهان یا طبیعت که «آفاق» تعبیری قرآنی از آن است، به لحاظ مظهریت الهی همپایه با انسان است. عنوان کتاب استاد چیتیک در واقع تکیه و تأکید بر ارتباط عالم و آدم است که هر دو مظاهر الهی‌اند. مکث میان دو عبارت در عنوان کتاب نه دال بر تقابل و اختلاف، بلکه حاکی از تقارب و اشتراک است. این پیوند تنگاتنگ علم و آدم در عنوان و در مندرجات فصل ششم کتاب، به وجه کاملاً بارزتری نشان داده شده است. در عنوان این فصل که از ترکیب دو واژه انسان و کیهان تشکیل شده است، بنا بر دیدگاه کیهانی - انسانی، بر ضرورت ملحوظ داشتن این ارتباط تأکید می‌کند.

استاد چیتیک دیدگاه انسان - کیهان‌نگر اسلامی را بسیار نزدیک به جهان‌بینی



سنّتی مطابق با نظر یک اندیشمند چینی است که می‌گفت: طبیعت را به‌سان شیء خارجی دیدن به معنای ایجاد سدی است که مانع دیدن ما می‌شود و این امکان را که طبیعت را از درون خود می‌بینیم از ما سلب می‌کند.

واپسین جمله استاد چیتیک در فصل ششم چنین است: «عالم و روح دو واقعیت مجزا نیستند، بلکه دو روی یک سکه واحدند که در قالب صورت خداوند ضرب شده‌اند».

مهدی محبتی: دغدغه اصلی چیتیک، جست‌وجوی معنا در جهان گرفتار بی‌معنایی است

بحث اصلی من در حقیقت روش‌شناسی یا متدولوژی ویلیام چیتیک است. در مورد مقایسه مولوی و ابن عربی یکی از مسائل اختلاف‌برانگیزی که بیش از ۴۰۰ سال در فرهنگ ما مطرح بوده ارتباط مولانا و ابن عربی است. همواره این سؤال وجود داشته که آیا مولانا متأثر از ابن عربی بوده است یا خیر؟ اکنون می‌خواهیم بدانیم که استاد چیتیک در این باره چه نظری داشته و به چه نتایجی رسیده‌اند؟ مبحث را با این مقدمه آغاز می‌کنم:

«می‌گویند که بایزید در راهی به حج می‌رفت، شوریده‌ای او را دید و گفت: عزم کجا داری؟ گفت: به خانه خدای. گفت: چه همراه داری؟ گفت: هفت کیسه زر. گفت: کیسه‌ها را به من ده، هفت بار گرد من بگرد، برگرد که حج تو مقبول است. بایزید گفت که: شیخا این چه سخن باشد؟ خدای مکه را نهاده است که مردمان بدان سوی روند و حج بگذارند!»

شوریده نگاهی به بایزید کرد و گفت: این خانه، خانه خدای هست به مجاز، نه به حقیقت، خدای در همه جای هست. کعبه سنگی است که از باب تشریف و اضافه تشریفی، بیت‌الله بدان گویند. اما در درون کعبه خدای نشسته است؛ بایزید گفت: لا.

گفت: اکنون در نظر آر که چهار نفر از چهار سوی کعبه نماز می‌گزارند و در سجده‌اند، اگر کعبه را از میان برداری که سنگی بیش نیست، این چهار کس به چه کس نماز می‌کنند؟ بایزید نعره‌ای کشید و بازگشت.»

دغدغه اصلی چیتیک در آفارش، درک این مسئله است که در دنیای متکثری که درد بی‌معنایی آزارش می‌دهد، چطور به کثرت معنایی برسد که او را از درد رها کند. از نقدانصوص فی شرح نقش‌الفصوص جامی تا این آخرین کتاب چیتیک، این مسئله همواره مطرح است که میان نهان‌ترین لایه آدمی با عیان‌ترین لایه وجود ارتباط برقرار کنند. ابن عربی یکی از بهترین متفکران جهان اسلام است که توانسته بین لایه بیرونی خلقت و لایه درونی انسان ارتباط برقرار کند، به این معنا که خلق، حق منبسط شده است و حق خلق متکثر شده. اگر به هستی از بیرون نگاه کنیم خلق و اگر از درون بنگریم حق است. جمله‌ای از ابن جاندارتر در مورد رابطه جان و جهان در فرهنگ بشری یافت نمی‌شود. این دغدغه، چیتیک را وادار کرد تا تاؤ و فلسفه چینی و مسیحی و عرفان‌های مختلف دنیا را خوب مطالعه کند تا معنای این کلام را عمیق‌تر درک کند. کسانی که به دنبال شرق‌شناسی هستند، گوهر شرق‌شناسی را در عرفان شرقی یافتند.

چیتیک با کشف این معادله که اگر شرق را به‌مثابه یک اقلیم بگیریم، در قلب این اقلیم، عرفان در ایران نهفته شده و عرفان ایرانی به‌ویژه از قرن پنجم تا قرن هفتم اوج ظهور تفکرات عرفانی است. بنابراین، تمام تحقیقات خود را در این قرون خلاصه می‌کند.

در مورد ابن عربی دو نگاه کاملاً متفاوت ارائه می‌شود:

۱. عارفی سخت‌اندیش و خشک و غیرقابل انعطاف است و دستگاه‌های فکری او به گونه‌ای است که نه می‌شود با او ارتباط برقرار کرد و نه خیلی جاذبه دارد و نه خیلی به اجتماع و مسائل اجتماعی مرتبط است.

۲. ابن عربی اگر نه مهم‌ترین فیلسوف جهان اسلام است، قطعاً یکی از والاترین و برترین عارفان جهان اسلام قلمداد می‌شود؛ به حدی که هیچ یک از آن دوره‌های ظهور تمدن اسلامی، دردانه‌ای مثل او را نتوانسته بیرون بریزد.

این دو نگاه به هر حال با هم در چالش هستند و افراد به تناسب اندیشه‌ها و ذوق‌هایی که دارند، طرفدار یکی از این دو نگره می‌شوند و همین نگاه در مورد مولانا هم هست. عده‌ای مولانا را از همان آغاز سطحی‌اندیش، عوام‌گرا و نماینده عموم جامعه قلمداد می‌کردند؛ چنانکه به خود مولوی هم این ایراد را می‌گرفتند که کتاب هتئوی تو عمق چندانی ندارد و بیشتر مخاطبان متوسط را جذب می‌کند و پاسخ مولانا از همان آغاز این بود که هتئوی اگر چه ظاهری ساده دارد، اما درونش

فوق‌العاده عمیق است و به مثابه قرآنی است که ظاهر آن را می‌گرفتند، اما از بطن آن غافل بودند. عده‌ای دیگر در برابر این نگاه، مولانا را دُرّ یتیم فرهنگ اسلامی- ایرانی می‌دانستند.

به هر حال با این دو نگرش که این عربی از یک جهت مخالفان و موافقان بسیار دارد و مولانا هم موافقان و مخالفان بسیار، چیتیک به این سمت رفته که آیا مولانا که تقریباً از نظر زمانی با ابن عربی هم دوره بوده است و با فرزندخوانده او، صدرالدین قونوی که یکی از شارحان اصلی افکار ابن عربی است، تحت تأثیر ابن عربی قرار گرفته یا خیر؟

در این زمینه غالباً استادان، مولانا را از تأثیر افکار ابن عربی مبرا دانسته‌اند، زیرا مبنای تفکر ابن عربی بیشتر نظری و علمی است، در حالی که بنیاد تفکر مولانا بیشتر عاشقانه، شهودی و ذوقی است. بنابراین، نمی‌تواند متأثر از ابن عربی بوده باشد. چیتیک با استادی کامل، اول به تنقیح مناط علیت یا تقریر محل نزاع پرداخته. چرا در جهان اسلامی- ایرانی وقتی یک شخصیت مطرح می‌شود، لزوماً باید یک شخصیت دیگر در برابر آن مطرح شود. تفکر شرقی از آغاز در یک نیروی دوگانه در هستی نهاده شده. از همان آغازین لحظات ظهور زندگی در شرق که تفکر قطبی بر آن حاکم بوده امتداد پیدا کرده تا امروز، درحالی که این امر ذاتاً امر مطلوبی نیست.

بر همین مبنا باید دید آیا وحدت وجود که اصلاً مبنای اصلی تفکر ابن عربی است، در افکار مولانا هم وجود دارد یا نه؟ باید دید اگر وحدت وجود را زیربنای تفکر ابن عربی بگیریم، آیا می‌توان رگه‌هایی از آن را در مثنوی معنوی و غزلیات شمس یافت یا خیر؟ چیتیک ابتدا به این می‌پردازد که اصلاً وحدت وجود چیست؟ نخستین مسئله‌ای را که مطرح می‌کند این است که آیا ابن عربی واقعاً یعنی وحدت وجود؟

در مقابل کسانی که می‌گویند وحدت وجود مساوی با نگره ابن عربی است، سه اشکال وارد می‌کند. درست است که وحدت وجود برخی از دستگاه‌های فکری، فلسفی و عرفانی ابن عربی را دربرمی‌گیرد، اما تمام آن نیست. تفکر ابن عربی خیلی وسیع‌تر از یک نگره است. او پیشنهاد می‌دهد که اگر بخواهیم دستگاه فلسفی ابن عربی را خلاصه کنیم به نظر می‌رسد انسان کامل خیلی رساتر است تا وحدت وجود، زیرا وحدت وجود دو معنا در تفکر منتقدان و موافقان ابن عربی دارد:

۱. وحدت وجود در معنای اول؛ یعنی این که جهان واحد است و به سمت وحدت می‌رود و در نهایت به یک منبع منتهی خواهد شد. به این معنا از قدیم‌الایام وحدت وجود بوده و ابتکار ابن عربی نیست

و بسیاری از صوفیان قبل او این مسئله را متذکر شده‌اند. مثلاً بایزید می‌گوید: هیچ جنبنده‌ای در هستی جز خدا وجود ندارد؛ یعنی هستی اگر هست، از اوست و با اوست.

۲. ابن عربی می‌گوید نه این که هستی هست، خدا هست و این دو با هم یگانه‌اند. در این نگاه چیزی جز حق نیست؛ منتهی اگر از سمت عشق بنگریم، آن مظهر وحدت حق تعالی خودش را نشان می‌دهد و اگر از مظهر علم نگاه شود، کثرت خودش را نشان می‌دهد، زیرا علم ذاتاً به سمت تعلیم و تحلیل پیش می‌رود و باید مجرد کند تا بفهمد، اما عشق به سمت وحدت پیش می‌رود و باید منظم کند تا دل بفهمد و عشق با تکرر منافات دارد.

سؤال دیگری که ذهن را به خود مشغول می‌کند نوع رابطه‌ای است که بین خدا و هستی برقرار است. ابن عربی به نکات دقیقی در این زمینه اشاره می‌کند. چیتیک از قول ابن عربی می‌گوید این تصور اصلاً غلط است و کمتر کسی به این زمینه‌ها وارد شده که معنای دقیق وحدت وجود چیست؟ استاد چیتیک هفت معنا را با تأثیر از کلام مولانا علی (ع) که توحید هفت لایه دارد و حدیثی از امام صادق (ع) که هر که توحید را درک کند، همه دینش درست خواهد شد، برای وحدت وجود لحاظ کرده است. چیتیک سیر تحول تاریخی این نظریه را بررسی می‌کند. آیا خود ابن عربی اولین بار وحدت وجود را به کار برد؟ او با بررسی تمام آثار ابن عربی به این نتیجه رسیده است که او از کلمه وحدت وجود یک بار هم استفاده نکرده است. آیا این کلام اولین بار در کلمات صدرالدین قونوی به کار رفته است؟ وی پس از مطالعه یک نسخه خطی درمی‌یابد که قونوی یک بار این کلمه را به کار برده است. بنابراین، به سراغ شاگردان قونوی می‌رود. مثل جندی و ابن سبعین. اولین کسی که وحدت وجود را به این معنای جدید متصف به ابن عربی می‌کند، ابن سبعین از شاگردان درجه سوم ابن عربی است. استاد پس از روشن شدن این موضوع به سراغ نحوه شکل‌گیری وحدت وجود در ذهن عموم می‌رود. آیا وحدت وجودی که در اینجا شکل گرفته معنای اولیه است یا دوم یا..... هفتم. تا این جا به صورت بسیار مشهوری بحث را باز می‌کند و به درستی توضیح می‌دهد که وحدت وجود چیست. وی وارد این بحث می‌شود که آیا مولانا با توجه به آثاری که دارد از ابن عربی متأثر بوده است یا خیر؟ روش مندی یا باید از کل به جز باشد یا بالعکس. وی خاطره‌ای را از استاد سیدجلال الدین آشتیانی نقل می‌کند، می‌گوید روزی در محضر استاد آشتیانی بزرگترین استاد فلسفه و عرفان اسلامی درباره صدرالدین قونوی به عنوان نماینده تفکر ابن عربی و مولانا بحث



در نهایت با توجه به این که شخصیت مولانا نماینده شرق امپراطوری اسلامی و ابن عربی نماینده امپراطوری غرب جهان اسلام است و با توجه به این که صدرالدین قونوی از شارحان ابن عربی بوده و از طرفی با مولانا ارتباط داشته است، نمی‌توانیم بگوییم مولانا اصلاً تحت تأثیر افکار ابن عربی نبوده است. استاد چیتیک در مجموعه آثار خود به این سو حرکت می‌کند که تصویر روشنی از ابن عربی ارائه دهد و حداقل سه کتاب ایشان در همین زمینه است، به ویژه کتاب *عوامل خیال*. همچنین ایشان هشت مقاله در مورد ایشان نوشته‌اند که سه تای آن در مقایسه با مولانا است و مجموعه اینها ما را به این سو می‌برد که استاد چیتیک دو، سه هدف را دنبال می‌کند:

۱. به این دنیای بحران زده از نظر معنوی اذعان دارد.
۲. خیلی ذوق زده سخنان مستشرقان نیست، زیرا بسیاری از صورت‌های اندیشه در شرق ظهور یافته که اصلاً در غرب خبری از آنها نیست. صورت‌های اندیشه در شرق متعالی‌تر از غرب ظهور یافته است.
۳. مجموع این حرف‌ها مستند و مستدل است و در نزد اساتیدی خوانده شده که خود صاحب نظر بوده‌اند.

به عقیده چیتیک خطاب مولانا به عموم است و خطاب ابن عربی رو به خواص. هر کس نمی‌تواند با ابن عربی روبه‌رو شود، ولی آشنا نشدن با او دلیل بر بد بودن او نیست و امیدوارم این دُرَدانه‌های جهان اسلام و عرفان اسلامی را دقیق‌تر و عمیق‌تر و با کوشش بیشتر درک کنیم و بدانیم که لزومی ندارد که اگر ابن عربی خوب است، یعنی مولانا بد است ■

شد که سائلی از مولانا سؤالی سخت پرسید و گفت: شما می‌گویید هستی نبود و خدا بود، وقتی هستی نبود خدا کجا بود؟ مولانا به زبان بسیار ساده‌ای موضوع را برای او شرح می‌دهد و صدرالدین قونوی با تعجب از او می‌پرسد که سؤال به این پیچیدگی را چطور به سادگی شرح دادی؟ مولانا در پاسخ می‌گوید: من در تعجبم شما مسائل به این سادگی را چطور این قدر پیچیده می‌کنید که برای مخاطب قابل فهم نیست؟! چیتیک نتیجه می‌گیرد هر دو اینها یک حرف را می‌زنند. یکی از منظر علمی و نظری و دیگری از منظر داستان‌ها و قیاس‌های امثال و حکم با آن ارتباط برقرار می‌کند.

وی با این مقدمه به این نکته می‌پردازد که آیا مولانا می‌تواند تحت تأثیر ابن عربی قرار بگیرد یا خیر؟ سپس نمایی از شخصیت مولانا را ارائه می‌دهد که او کیست؟ سازندگان اندیشه مولانا در تاریخ تفکر اسلام چه کسانی بوده‌اند؟ او پس از بررسی قبل از هر کس حلقه صوفیان خراسان از جمله پدرش بهاء الدین ولد، محقق ترمذی و شمس تبریزی را نخستین سازندگان تفکر مولانا برمی‌شمارد و در درجه دوم کسانی از جمله عطار، سنایی و انصاری و به ویژه سمعانی را نام می‌برد.

چیتیک اثبات می‌کند که مولانا علاوه بر محتوی اندیشه مولانا نیز زیر نفوذ سمعانی بوده است. سرچشمه عرفان مولانا و زبان شهودی و ذوقی او بر خلاف زبان ابن عربی که یک زبان بصیرت مدار علمی است، از عشق می‌جوشد، تمام ذهنیت مولانا بر مدار عشق استوار است.

استاد چیتیک نیکلسون را به داوری می‌کشاند، می‌پرسد آیا او معتقد است مولانا زیر نظر ابن عربی بوده؟ نیکلسون با استناد به *فصوص الحکم* می‌گوید مولانا دقیقاً از همین نقطه تأثیر گرفته است. چیتیک به این مسئله اشاره می‌کند که هر جا بین دو اثر مشابهتی دیده شد، نمی‌توان آن را دلیل محکمی بر تأثیرپذیری یکی از آنها از دیگری دانست. ممکن است این سؤال به وجود آید که ما چگونه دریابیم کسی از دیگری متأثر بوده است؟ آیا اصل محتوا است یا صورت و نشانه‌ها؟

چیتیک می‌گوید معنا که بطور کلی در همه جا مشترک است، هیچ کس حرف تازه‌ای به یک معنا در هستی نمی‌زند، آن نحوه بیان معناست که ممکن است ما ببینیم شخص تأثیر گرفته است یا نه؟ سپس نمونه‌ها را نشان می‌دهد و می‌گوید احتمالاً به این دلایل که این صورت‌هایی است که در سیر مولانا هست تا حدودی می‌توان گفت از ابن عربی تأثیر پذیرفته است.